شاداب عسگری، پژوهشگر و نویسنده تاریخ معاصر، در سی و نهمین سالروز عملیات ناکام طبس به «فرهیختگان» گفت

پنجه عقاب، عملیات براندازی بود

محمدحسین نظری
روزنامه‌نگار

«اواخر دیروز من یک عملیات به دقت طراحی شده را که در ایران در جریان بود لغو کردم... هیچ درگیری و نبردی وجود نداشته است، ولی متاسفم که اعلام کنم هشت نفر از خدمه پرواز دو هواپیمایی که به هم برخورد کردند کشته و چندین آمریکایی دیگر هم مجروح شدند... .» اینها را جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده در ۲۶ آوریل ۱۹۸۰، یک روز پس از عملیات طبس به زبان آورد. این عبارات اوج ذلت کارتر بود. در طول تاریخ کمتر داشتیم که آمریکا تا این حد تحقیر شده باشد. عملیات طبس در حالی که تمام ایران در خواب بود شکست خورد و ننگی جاودان در تاریخ سیاست ایالات متحده بر جای گذاشت. با این وجود، پس از گذشت چهار دهه از این حادثه، هنوز هم بخشی از ابعاد آن نامعلوم است و اصل موضوع به‌درستی تبیین نشده است. به مناسبت سی‌ونهمین سالگرد این حادثه سراغ شاداب عسگری رفتیم. او محقق و پژوهشگر تاریخ معاصر و دفاع مقدس است و تالیفات متعددی در این حوزه منتشر کرده است. آخرین کتاب او «بهائیان نظامی در حکومت پهلوی دوم» بود و این روزها هم قرار است جدیدترین اثر او در نمایشگاه بین‌المللی کتاب منتشر شود. او همچنین کتابی را با عنوان «طبس در زاویه سوک» در دست تالیف دارد که در ماه‌های آینده منتشر خواهد شد. آنچه می‌خوانید متن گفت‌وگوی «فرهیختگان» با شاداب عسگری در رابطه با واقعه طبس است.

در ابتدا بفرمایید با چه انگیزه‌ای تصمیم گرفتید کتابی با موضوع واقعه طبس تالیف کنید؟ چطور این ایده برای شما جدی شد؟

خیلی صادقانه‌بخواهم‌باشما صحبت کنم‌در ابتدا نظر خاصی در رابطه با این موضوع نداشتم. اما یک اتفاق بسیار ساده ذهنیت مرا کاملا تغییر داد. زمانی که بنده درباره «کودتای نقاب» کار می‌کردم، در یک سندی به اسم «قرنی فرد» برخوردم. این قرنی فرد کارمند اداره هشتم ساواک بود که در سوابق او نوشته‌اند در جریان حمله طبس دستگیر و سپس با زیرکی آزاد شده است.

به دنبال تحقیقاتی که درباره قرنی فرد انجام دادم با یک‌سری اسناد انگلیسی مواجه‌شدم. در این اسناد انگلیسی به‌جست‌وجو پرداخته‌بود به نقشه‌هاورود کرده‌وبه یک نقشه برخوردم که مشابه آن در تمام کتاب‌ها و سایت‌ها وجود داشت که این نقشه مسیر ورود و خروج نیروهای آمریکایی در ایران را نشان می‌داد و تنها تفاوت آن با سایر نقشه‌ها این بود که به انگلیسی بزرگ در قسمت بالای تهران نوشته‌بود «explosion» یعنی انفجار، زیر آن هم نوشته‌بود «kickoff» یا زنگ قرمز هم نوشته‌بود که این کلمه هم معنای بزن و در رو می‌دهد و هم به معنی لگد زدن الاغ است.

آن سال دموکرات‌ها سر کار بودند و نماد آنها الاغ بود. آن هم الاغی که روی دوست خود بلند شده و جفتک می‌زند. به همین خاطر کمی ذهنم تحریک شد. دو تا سه روز روی این موضوع کار کردم، همه مطالبی را که در اینترنت یافته بودم ذخیره کردم. روز سوم یا چهارم بود که سراغ آن نقشه رفتم، آن نقشه وجود نداشت اما دیگر آن دو عبارتی که سالا و یابس نقشه نوشته شده بود وجود نداشت و حذف شده بود.

من به طرق مختلف حتی در خارج از کشور از طریق دوستان و آشنایانی که داشتم سایت را دادم و گفتم بگردید ولی رایانی می‌پیدا کنید؛ اما دیگر چنین نقشه‌ای وجود نداشت. بنابراین متوجه شدم که سناریوهایی وجود داشته که متوجه شده بدی که نفر در ایران چند روز متوالی روی این موضوع و این نقشه متمرکز شده است. بنابراین نقشه را برداشتند. من آن نقشه را دارم و در کتاب هم چاپ خواهم کرد. آن مبنا و سندی شد که من این قضیه را دنبال کنم.

پس انگیزه شما برای پرداختن به این موضوع همین نقشه بود؟

یکی از عواملش همین نقشه بود. دومین مسالهای که ذهن ما خیلی مشغول کرد و باعث شده که همه طبس بیرد‌اغم این بود که ما در قضیه نقطه‌زنی آمریکایه‌طبس یک اتفاقات انعقالی داشتیم. به این معنا که در جریان نبودیم. آمریکا آمد و حرکتی کرد و رفت، کارتر گفت و ماتازه متوجه شدیم.

بعد از آن هم چه آنچه‌ما می‌نویسیم قسمت اعظم بر مبنای آن چیزی است که آنها اعلام کردند. مثلی را مامی‌نویسیم. یک سوال خیلی ساده از شما و مخاطبان تان می‌پرسم. شما تمام این کتاب‌ها را بیاورید و بخوانید، چه کتاب‌هایی که در ایران و چه آنهایی که در خارج نوشته شده، چون من اینها را خوانده‌ام؛ حتی کتاب‌هایی که در خارج از کشور به زبان فارسی منتشرشده را خوانده‌ام، مثل کتاب «کودتای نقاب» که آقای بنی‌عامری نوشته‌است‌وبه‌کاشاره جزئی به این امر کرده را هم خوانده‌ام.

همه می‌گویند هواپیما این طور شد و آن طور شد و واردخاک ایران شدند و در صحرای طبس به هم خوردند و قضیه تمام شد. شکست خوردند. ما در این قضیه مانور پیروزی می‌دهیم و آنها هم از علل شکست حرف می‌زنند. یک عده مغرض هم حاشیه ایجاد می‌کنند که این حرف‌ها نیست، خاک و باد کجا بود؟ میگ ۲۵ روس‌ها آمدند و میگ‌ها کجا بودند؟

من برای اولین بار این قضیه‌طور دیگری برخود کردم. فرض کنیم هواپیماهای کارتر به هم نخوردند و این عملیات قرار است ادامه یابد. اگر ادامه می‌یافت قرار بود چه اتفاقی بیفتد؟ من در کتاب خود نقشه را با این فرض پیش بردم که در ادامه عملیات برنامه آنان چه بود و کجا باید می‌آمدند و همان طور ذره ذره پیش رفتم. به این نتیجه قطعی و غیرقابل باور رسیدم که نجات گروگان‌های آمریکایی در ایران بهانه‌ای بیش نبود و آنچه داشت انجام می‌شد به‌طور رسمی براندازی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بود.

چطور به این نتیجه رسیدید؟ مطلب یا سند خاصی در این رابطه وجود دارد یا برداشت کلی تحقیقات مستمر من و بیش از چند ده هزار صفحه سند خواندن، سابقه خواندن و چند ده کتاب خواندن و بهره‌گیری از سایت‌های مختلف است. البته به همراه دوست عزیزم آقای مصطفی مدنی است که ایشان هم دستی بر قلم دارند، کار کردیم و به این نتیجه رسیدیم.

اولین موضوعی که خیلی مهم بود و برای من سوال ایجاد کرد این بود که آمریکایی‌ها معمولا این علاقه را دارند، که هر اتفاقی رخ می‌دهد، ولو این اتفاق به‌ضرر آنها هم تمام شده باشد، یک فیلم هالیوودی می‌سازند که در آن فیلم شکست خود را توجیه می‌کنند و درنهایت زمانی که فیلم تمام می‌شود و تماشاگران از سینما بیرون می‌آیند متاثر می‌شوند [و حس مهربان دوستی‌شان عبارات اوج ذلت کارتر بود. در طول تاریخ کمتر داشتیم که آمریکا تا این حد تحقیر شده باشد. عملیات طبس در حالی که تمام ایران در خواب بود شکست خورد و ننگی جاودان در تاریخ سیاست ایالات متحده بر جای گذاشت. با این وجود، پس از گذشت چهار دهه از این حادثه، هنوز هم بخشی از ابعاد آن نامعلوم است و اصل موضوع به‌درستی تبیین نشده است. به مناسبت سی‌ونهمین سالگرد این حادثه سراغ شاداب عسگری رفتیم. او محقق و پژوهشگر تاریخ معاصر و دفاع مقدس است و تالیفات متعددی در این حوزه منتشر کرده است. آخرین کتاب او «بهائیان نظامی در حکومت پهلوی دوم» بود و این روزها هم قرار است جدیدترین اثر او در نمایشگاه بین‌المللی کتاب منتشر شود. او همچنین کتابی را با عنوان «طبس در زاویه سوک» در دست تالیف دارد که در ماه‌های آینده منتشر خواهد شد. آنچه می‌خوانید متن گفت‌وگوی «فرهیختگان» با شاداب عسگری در رابطه با واقعه طبس است.

همه اینها به آمریکا این پیام را داد که انقلاب اسلامی ایران دارد با سرعت بالایی در منطقه تاثیر می‌گذارد و دارد قطب جدیدی ایجاد می‌شود. همه این حرکت‌ها با ماجرای تسخیر سفارت آمریکا مصادف شد و این اوج شکستن ابهت آمریکایی‌ها بود که حضرت امام(ره) رجحان سوم آن را انقلاب دوم گذاشتند.

اینها اهل سنت بودند.

البته جمهوری اسلامی ایران این حرکت را محکوم کرد. هم رفتار عربستان را محکوم کرد و هم رفتار آن افراد را، ولی نکته این است که آنها به این نتیجه رسیدند که وقتی می‌خواهند حرکت اسلامی موفقی داشته باشند، باید در قالب تشیع باشد.

پاکستان اولین کشوری بود که ایران را به رسمیت شناخت. ۲۵ درصد شیعه بود و نکته جالب توجه این بود که ۱۷ روز بعد از اشغال سفارت آمریکا در ایران که ۳۰ آبان می‌شود، سفارت آمریکا در پاکستان هم اشغال شد و یک نفر نیز کشته شد. اما رئیس‌جمهور وقت پاکستان از آمریکا عذرخواهی کرد و گفت ما به‌شدت برخورد می‌کنیم.

در ترکیه نجم‌الدین اربکان مسلمان در انتخابات پیروز شد و قدرت را به‌دست گرفت. اما نظامیان تاب‌نیاوردند و با کودتایی او را برکنار کردند. بحرین، لبنان، عربستان، غرب آسیا و... نیز این چنین بود. من یک آمار از اروپا به شما بدهم. ۱۹۸۴ ایتالیا ۱۲ نماز خانه داشت، الان ۳۵۰ نماز خانه و ۳۰۰ مسجد هم تاسیس شده است. آلمان اکنون دوهزار مسجد دارد. انگلیس ۷۰۰ مسجد دارد. فرانسه ۱۹۷۰، ۳۳ مسجد داشته و الان ۱۶۰۰ مسجد دارد. در سال ۲۰۰۸، ۲۵ هزار نفر از فرانسه فقط برای سفر حج رفتند.

همه اینها به آمریکا این پیام را داد که انقلاب اسلامی ایران دارد با سرعت بالایی در منطقه تاثیر گذاشته و دارد قطب جدیدی ایجاد می‌شود. همه این حرکت‌ها با ماجرای تسخیر سفارت آمریکا مصادف شد و این اوج شکستن ابهت آمریکایی‌ها بود که حضرت امام(ره) رجحان سوم آن را انقلاب دوم گذاشتند.

بعد از آن آمریکا نمی‌توانست دست روی دست بگذارد. باید عکس‌العملی نشان می‌داد. اما آیااین تجزیه‌وتحلیل یک نکته بسیار مهم وجود دارد که هیچ یک از روسای جمهور آمریکا در طول تاریخ ایالات متحده، جشن‌های کریسمس و شب سال نو را در خارج از خاک آمریکا به سر نبردند.

این اتفاق تنها برای جورج بوش افتاد که او هم این شب را میان نیروهای آمریکایی مستقر در عراق به سر برد و سال نو را با آنها جشن گرفت. بنابراین حضور کارتر در ایران آن هم در شب سال نو برای محمدرضا پهلوی بزرگ‌ترین دستاورد بود. خیلی مهم بود که کارتر میهمانی شب سال نو را در نزد شاه برگزار کرد و ایران را هم جزیره ثبات نامید. اما تنها ۳۰ ماه پس از این نامگذاری دستور حمله نظامی به ایران را صادر کرد. به یکباره موضع آمریکا ۱۸۰ درجه تغییر کرد. این تغییر برای چه بود؟ با صرف انقلاب اسلامی بعد‌این تغییرات نشد؛ حکومت کشوری عوض شده بود و این غیر طبیعی بود. این تغییرات در زمان جنگ سرد زیاد اتفاق افتاده بود. مثلا مصر در ابتدا شرقی بود اما به سمت غرب بازگشت. عراق مدتی شرقی بود و این اواخر دوباره به غرب بازگشت یا بالعکس، ویتنام و کره از دست آمریکایی‌ها رفتند و شرقی شدند.

از جمله می‌توان به تئوری دومینوی آمریکایی‌ها در این باره اشاره کرد که در ۱۹۴۷ مطرح شد. این را درباره کشورهای کمونیستی شرق آسیا مطرح کردند و گفتند اگر کشوری کمونیست بشود کشورهای دیگر هم در حرکت دومینوواریکی یکی کمونیست می‌شوند.

آمریکا احساس کرد که وقتی انقلاب اسلامی ایران پیروز شد کشورهای منطقه هم‌یکی یکی به‌سمت حکومت اسلامی حرکت خواهند کرد. جان اسپوزیتو در کتاب «انقلاب ایران و بازتاب‌های جهانی آن» از جاذبیت و شعارها و اهداف و تاثیرگذاری اسلام تعریف می‌کند. گراهام فولر هم می‌گوید: قبله تا قبل از انقلاب ایران، ایالات متحده هرگز از اسلام سیاسی چیزی نشنیده بود. بعد در فاصله‌ای خیلی کوتاه و کمتر از یک سال بعد از انقلاب، ایران کشور بحرین علائم حرکت‌های اسلامی را نشان داد؛ همینطور عراق، عربستان ۱۶ روز پس از اشغال سفارت آمریکا در ایران، عده‌ای اهل تسنن کعبه را تصرف می‌کنند، انبوه ۵۰۰ نفر بودند و حدود ۵۰۰ نفر هم به آنها می‌پیوندند. نکته حائز اهمیت: که همه از آن غفلت کردیم ولی آمریکایی‌ها خوب به آن توجه کردند. این بود آن کسی که مسئول این کار بود؛ برادرزن خود را به نام محمد عبدالله الخطرانی، مهدی موعود معرفی می‌کند. در صورتی که ایران بدهند که این موضوع برای همیشه تمام شود؛ این هم یک فکت دیگر برای اینکه بگوییم موضوع تنها آزادی گروگان‌ها نبود.

پیشنهاد حمله طبس که به نام «پنجه عقاب» نامگذاری شده بود از طرف چه کسی بود؟ چگونه طرف آمریکایی به این نتیجه رسید که باید به این صورت اقدام نظامی انجام دهد؟

چهار روز بعد از گروگانگیری، جیمی کارتر دستور داد که سرهنگ «یکوبت» و سپهبد «فیلیپ گست» و رئیس ستاد ارتش که آن زمان (ارتشبد تزنال جوزه) بود، وزیر امور خارجه و دو تا سه نفر از مشاوران امنیت ملی از جمله «برژینسکی» نزد او بروند. آنجا دستور عملیات را صادر کرد.

پس از اشغال سفارت تا زمان عملیات طبس، آمریکا مدام از محاصره و حمله نظامی صحبت می‌کرد اما از حرکت‌های دیپلمتیک صحبت نکرد. یعنی طوری صحبت کردند که ذهن ما بیشتر به طرف یک حمله گسترده نظامی رفت. دائما می‌گفتند ما نباید ایران را محاصره می‌کنیم، نباید ایران را بمباران می‌کنیم. حتی اگر لازم باشد بیاید آمد و ایران می‌اندازیم. نمی‌توانستند این کار را انجام دهند، اصلا امکان این وجود نداشت. ما در حال خلوت‌شوروی بودیم. اگر این کار را می‌کردشوروی هم موشک‌های آنی خود را در کوبا مستقر می‌کرد.

از حمله نظامی حرف می‌زدند اما عملیات چریکی هم نظر آنها بود. ما چه وضعیتی داشتیم؟ هیچ. دولت موقت استعفا داده بود. شورای انقلاب یک دولت تشکیل داده بود. انتخابات رئیس‌جمهوری بایدبرگزار می‌شد. انتخابات قانون اساسی باید برگزار می‌شد. باید رئیس‌جمهور می‌آمد و نخست‌وزیر انتخاب می‌شد و کابینه تشکیل می‌شد. کشور ما از نظر سیاسی ثبات نداشت. در داخل کشور هزار مشکل داشتیم.

درگیری کوردستان، درگیری خوزستان، درگیری گنبد، تزور این مقام و آن مقام را داشتیم. اینها فکر کردند ایران ثباتی ندارد و این کار به راحتی انجام می‌شود. آموزش ما شروع شد. آقای «جاری بکویت»، ۱۱۳ نفر را در خود جمع کرد. این ۱۱۳ نفری که در خود جمع کرد در صحرای آریزونا و یک شرایط مشابه با طبس و تهران شروع به تمرین کردند. اطلاعات را هم مرتب آپدیت می‌کردند، چطور؟ از طریق نمایندگان سازمان ملل و کسانی که با ایران ملاقات می‌کردند.

ملا براهی سال نو دو کشیش مسیحی آمدند که با اینها مراسم برگزار کردند. از اینها سوالاتی پرسیدند؛ اینکه شما را کجا بردند؟ اینها کجا بودند و چه می‌گفتند؟ این اطلاعات هموار به روز می‌شد تا اینکه چند روز قبل از انجام عملیات یک آشپز پاکستانی بود که از قبل انقلاب وجود داشت و در سفارت آشپزی می‌کرد و بعدها کنار گذاشته شد، آمریکایی‌ها او را گرفتند و به‌ورژنین و آخرین اطلاعات را از او دریافت کردند، ضمن اینکه دو تا سه نفر را به ایران فرستادند تا به جمع‌آوری اطلاعات بپردازند.

عکس: ورودی‌های «فرهیختگان»

بیشتر حمله طبس که به نام «پنجه عقاب» نامگذاری شده بود از طرف چه کسی بود؟ چگونه طرف آمریکایی به این نتیجه رسید که باید به این صورت اقدام نظامی انجام دهد؟

هشت‌خودنداگلدرد سیکورسکی «هم‌آرزوی ناوانیمیتز» بلند شوند و در صحرای طبس بنشینند. چرا هشت فروند انتخاب کردند؟ زیرا ۶ فروند برای عملیات ضروری بود و تا و لیمیتر هم بیش از ۶ فروند در مخازن خود نمی‌توانست نگه دارد، اگر بیشتر از این روی ناو می‌آوردند، ایجاد سوال می‌کرد. برای اینکه ایجاد حساسیت نکنند همان هشت فروند را انتخاب کردند.

قرار شد عملیات انجام شود. هشت فروند هلی کوپتر و ۱۱۳ نفر کماندو با ۶ فروند هواپیمای C-130 بودند. اولا هواپیماهای C-130 باید از مصر به عمان و از عمان به ایران می‌آمدند. زمانی که نیروهای آمریکایی در مصر پیاده شدند، فهمل بهار بود. مگس‌های فعلی زیاد بودند و به‌شدت اینها را اذیت کردند و نظامیان آمریکایی در آنجا خیلی خسته و فرسوده شدند. غروب هلی کوپترها بلند شدند. اینها قوی‌ترین نوع هلی کوپتر بودند که تا آن زمان ایالات متحده استفاده می‌کرد و توانایی هشت ساعت پرواز را بدون سوخت‌گیری داشتند. خلبان‌های به‌کار اینها هلی کوپترها پرواز شبانه کرده بودند. اینها قرار بود در ارتفاع ۵۰ متر به بالا پرواز کنند. تمام چراغ‌های هلی کوپترها خاموش بود و برای اینکه مسیر را ببینند تمام آن ۱۳ هزار ساعت با دوربین دید در شب پرواز کردند که خود آنها ببینند ولی کسی متوجه اینها نشود.

همینجا من نکته‌ای را اضافه کنم که عنوان می‌شود آمریکایی‌ها راداری را از کار انداخته بودند، چون آنها را برده بودند، این طور نیست. حداقل به این صورت که می‌گویند نیست. در آن ایام دستور داده‌اند توپ‌ها جابه‌جا شود به این خاطر که ما مسائلی در کوردستان داشتیم، مسائل جدی شده بود. رژیم بعث عراق تحرکات و تعرضات خود را از فروردین سال ۵۹ افزایش داده بود، دستور داده‌اند یک‌سری توپ پدافند هوایی برده شود به سمت غرب.

عرض کردم که یکی از آن پنج نفری که مسئولیت این کار را برعهده داشت، سپهبد فیلیپ گس بود. فیلیپ گس آخرین رئیس هیات مستشاری آمریکا در ایران بود که تا مهرماه ۱۳۵۸ در ایران بود. دو هفته تا سه هفته قبل از تسخیر سفارت از ایران برای همیشه رفت و به‌ورژنین اطلاعات ارتش ایران را داشت از جمله اطلاعاتی که داشت، می‌دانست کدام اطلاعات را فرماندهان ارتش وقت ندارند چون مثلا فلاحی وقتی فرمانده نیروی زمینی شد، آخرین پستی که داشت مسئولیتی در مرکز آموزش شیراز بود. ایشان از ستادکل کشور جدا شده بود. ما چقدر اطلاعات داشت؟ فکوری خیلیان بود. مگر چقدر اطلاعات داشت؟ اطلاعات کشوری که نداشت.

دراقع فاقد اطلاعات و نگاه استراتژیک بودند...

بله، البته افراد بسیار متعهدی بودند که آن زمان برای ما تعهد خیلی مهم بود. آقای فیلیپ گس می‌دانست که تمرکز راداری ما به‌سمت شمال و غرب کشور است. شمال به‌خاطر شوروی، تهدیدی که خود آمریکا احساس می‌کرد. غرب هم به‌خاطر عراق. تهدیدی که محمدرضا پهلوی احساس می‌کرد. ما در سمت شرق راداری به آن صورت نداشتیم. راداریهایی که داشتیم مثلا در بندرعباس و در ارتفاع بودند. چون تمام سامانه‌های راداری ما آمریکایی بود و آنها نقاط کور را می‌دانستند و همچنین می‌دانستند در چه ارتفاعی پرواز کنند که رادار آنها را نگیرد. تنها راداری که می‌توانست آنها را بگیرد رادار هاشم‌آباد اصفهان بود که آن را هم آمریکایی‌ها نیمه کاره رها کرده بودند. درنتیجه آنها با طیب خاطر وارد کشور شدند. کسی جلوی‌شان نگرفت. اطلاعات قبلی به درد آنها خورد. علت حضور قبلیه گس در هیات تصمیم‌گیری این عملیات هم همین بود. تمام این اطلاعات را او داد.

تیم عملیات به عمان آمدند و از عمان پرواز کردند و به هلی کوپترها هم دستور دادند پرواز بکنند. طوری برنامه‌ریزی شده که هواپیما و هلی کوپترها با یک فاصله زمانی ۱۰ دقیقه تا ۱۵ دقیقه آنجا بنشینند

چرا تیم عملیات، صحرای طبس را برای عملیات انتخاب کردند؟ این منطقه چه ویژگی‌ای داشت که باعث شد مدنظر آمریکایی‌ها قرار گیرد؟

آنجا یک باند اضطراری پرواز بود. در زمان شاه ۱۰ باند اضطراری در کشور تهیه شده بود که این ۱۰ مورد مشخص است. دو مورد را چون همه می‌دانند و کاملا آشکار است من به زمان می‌آورم.

یکی در جاده اسلام‌آباد است. دیگری هم درفول قبل از رسیدن به پل نادری. جاده درفول به اهواز به سمت دهلران می‌رود بعد از رسیدن به رودخانه کرخه پول نادری یک باند اضطراری وجود دارد که اگر هواپیمایی دچار مشکل شد یا فرودگاه‌ها را زدند از اینها استفاده شود. این باند از قبل تهیه شده بود. در جریان زلزله طبس هم از این باند استفاده شد. شما عکس را مراجعه کنید. هواپیمای C-130 که در طبس نشسته‌اند در این باند هستند.

آنها می‌دانستند این باند وجود دارد.

دو هفته قبل از اینکه عملیات انجام شود با یک فروند هواپیمای دوموتوره که نمونه آن را در ایران داریم، شبانه پرواز کردند و در این صحرا نشستند. دیدند که هیچ چیزی به هم نخورده و شرایط آماده است و هواپیمایی می‌تواند بنشیند ضمن اینکه نشستند و برگشتند و هیچ کسی هم متوجه نشد. پس هم‌چیز برای انجام عملیات آماده بود. بعد از این دستور دادند که هلی کوپترها پرواز کنند.

من می‌خواهم چند کلمه شعاری حرف بزنم. ممکن است یک عده به من بخندند ولی من در نتیجه تحقیقاتم به این ایمان آوردم. آن جمله را حضرت امام فرمودند و گفتند موقعی که آمریکا به طبس حمله کرد ما کجا بودیم؟ ما همه خواب بودیم. اما خدا بیدار بود. خیلی‌ها فکر کردند که حالا امام یک شعاری می‌دهد. اما آنچه ایشان گفتند تمام حقیقت بود، اصلا چرا اینها نمی‌خواهند از این جریان فیلم بسازند؟ به‌خاطر اینکه واقعا قدرت خدا آنجا ایفا شد. هلی کوپترها آماده و همه چیز تمام؛ زمانی که ناو لیمیتز داشت از کنار بندر جابهار رد می‌شد اولین اشکال فنی پیدا شد؛ یکی از هلی کوپترهای آمریکایی که کاملا نو بود به‌دلایل نامعلوم دیگر نمی‌توانست پرواز کند و دستور برگشت به او دادند.

در کمال ناباوری یکی از هلی کوپترها قبل از شروع عملیات از کار افتاد و تعداد آنها به هفت رسید. اما براساس پیش‌بینی‌ها با ۶ هلی کوپتر هم می‌شد عملیات کرد. هفت هلی کوپتر حرکت کردند و به سمت ایران آمدند. این نکته هم قابل توجه است که در طول این دو تا سه ماه، ماهواره‌های آمریکایی به اسم «کلید سوراخ» دائم روی منطقه تمرکز کرده بودند و وضعیت آب و هوا را زیر نظر داشتند، اما برخلاف پیش‌بینی‌ها و برنامه‌ریزی‌های قبلی، هلی کوپترها که آمدند توفان شن شروع شد. به‌قدری این توفان شدید بود که یک فروند هلی کوپتر دچار رار از کار انداخت که در کرمان نشست. هلی کوپترهای دیگر می‌خواستند و اجزای داخل این هلی کوپتر را قطع می‌کنند که غیرقابل استفاده شود و بعد بلند می‌شوند و می‌روند. خود این عملیات به اندازه کافی استرس و فشار به همراه داشت و چنین اتفاقاتی باعث افزایش فشار شد و درنتیجه اینها با یک ساعت تاخیر به طبس رسیدند. در همین زمانی که اینها رسیدند C-130 ها نشستند. به‌یک‌باره دیدند از دور نوری پیدا است. فهمیدند اتوبوسی با ۴۲ نفر سرنشین در حال ترد است. آنها از دستگیر کردن دور هواپیماها نگه داشتند. این پیش‌بینی نشده بود چون اتوبوس زیارتی بود و به سمت مشهد می‌رفت.

اینها هم خبر نداشتند...

بله، اینها هم خبر نداشتند. هر طور جاده را بزنید قرار است دستورها را می‌دهند که آنها از این جاده ماشین رد می‌شود یا خیر. پیچ دقیقه نگذشت که ماشین دوم را دیدند. یک کامیون حامل سوخت بود که به طرفش شلیک کردند. کامیون منفجر شد و نعله‌ای با حجم زیاد تولید کرد. خیلی وحشتناک بود و اینها تصور کردند به احتمال زیاد ایرانی هادیدند و متوجه شده‌اند. راننده کامیون زخمی شد، اما پایین پرید و به هر صورت خود را به پاسگاه ژاندارمری رساند، اما قبل از رسیدن او به پاسگاه قائله تمام شد.

یعنی اطلاع‌رسانی اوزباد موثر نبود. با همه این اتفاقات درنهایت ۶ هلی کوپتر در طبس نشستند. چون یک ساعت از زمان عقب افتادند و خلبان‌ها به‌شدت خسته شده‌اند، رانندگان تمام قوانینی که داشتند دستور دادند در حالی که هواپیما و هلی کوپتر هم روشن است سوختگیری کردند. قاعده می‌گوید باید هلی کوپتر خاموش باشد و هواپیمای آمریکایی هم همینطور وقتی سوختگیری کرد، روشن کند و برود. برای صرفه‌جویی در وقت این دستور را دادند.

چرا برای آمریکا نفوذ در ایران انقدر مهم بود که به خطر افتادن این نفوذ تصمیم به دشمنی با حکومت جدید ایران گرفت؟

ماسه پیمان نظامی در جهان داشتیم. یک پیمان ناتو به یک سنتو و دیگری سیتو بود. سیتو مربوط به کشورهای شرق بود و تنها عضو غیرمرزی آن پاکستان بود. تا اورویا را دربرمی‌گرفت که تنها عضو غیراروپایی آن ترکیه بود. بین این دو منطقه یک فضای خالی وجود داشت. سنتو که درست شد این حلقه واسطی شد که با ترکیه و پاکستان این سه پیمان به هم وصل شود و شوروی محاصره شود. انقلاب اسلامی هم این پیمان را لغو کرد و هم این محاصره را شکست. الان ما داریم براساس شرایط سال ۲۰۱۸، ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ فکر می‌کنیم. باید با شرایط ۱۹۷۰، ۱۹۷۵، ۱۹۷۶ فکر کنیم که بلوک غرب و شرق، آمریکا و شوروی می‌گفتند هر کسی با ما نیست علیه ماست. یعنی چیزی به غیر از این دو قدرت مطرح نبوده است. اما یک کشوری آمد و ادعای جدیدی را در مقابل این قدرت‌ها مطرح کرد. آنها هم تصمیم گرفتند آنجا‌ن درس عبرتی به ایران بدهند که این موضوع برای همیشه تمام شود؛ این بود که ایران را به یک بگوییم موضوع تنها آزادی گروگان‌ها نبود.

در حین سوختگیری فرمانده هلی کوپترها می‌گوید یکی دیگر از هلی کوپترها هم اشکال فنی پیدا کرده و نمی‌تواند عملیات انجام دهد. با ستاد هماهنگ می‌کنند. در ستاد مشترک آمریکا کارتر شخصا دستور می‌دهد که عملیات متوقف شود ولی ایرانی‌های دستگیرشده را بیاورند، به دو دلیل؛ اول اینکه اگر ایران متوجه نشد فراداشب همین عملیات را دوباره انجام دهیم، دوم اینکه اگر ایران متوجه شد ما هم به ازای گروگان‌های آمریکایی که در اختیار ایران است ۴۳۰ ایرانی را گروگان داشته باشیم.

در بررسی‌هایی که آمریکایی‌ها انجام دادند پشت این قضیه جیمی کارتر، برژینسکی، مشاور امنیت ملی آمریکا، ژنرال جوزه، فرمانده ارتش بوده و این اولین تجربه آنها برای ایجاد یک نیروی ویژه است. فرماندهی راهبران سرهنگ یکوبت برعهده داشته است. سرهنگ یکوبت کسی بود که در جنگ ویتنام کار نکرده نگذاشت و افرادی که انتخاب کرده بود همه مشابه خودش بودند. دو تا سه ایرانی هم همراه آنها بودند که از نظامیان فراری ایران در آمریکا بودند. این طور که من به آن رسیدم دو تا سه نفر از اینها ژنرال بودند. اینها در آخرین جلساتی که تشکیل دادند و در خاطرات جورج همیلتون که این مطالب را مکتوب می‌کرده هم دیده می‌شود، همه به اتفاق به این نتیجه قطعی رسیده بودند که این عملیات اگر اجرا شود حداقل ۶۰ درصد گروگان‌ها در بهترین حالت کشته می‌شوند.

گروگان‌های آمریکایی؟

بله، مضاف بر اینکه دانشجویان پیرو خط امام چندین بار، حداقل هشت بار آن را پیدا کرده‌ام، رسما اعلام کرده بودند که اگر آمریکا تعرضی علیه ایران در هر نقطه کشور انجام دهد ما تمام گروگان‌ها را یکجا می‌کشیم. اینها خودشان گفته بودند اگر ایرانی‌ها متوجه نشوند و ما به سفارت برسیم و درگیری شروع شود ۶۰ درصد گروگان‌ها کشته می‌شوند.

این نکته هم مؤید آن است که غرض آنها از عملیات طبس نجات دیپلمات‌های آمریکایی نبوده است...

درود بر شما! برگردیم به صحنه عملیات؛ یا یک تفاوت، ما به صحنه تصادم و انفجار کاری نداریم. فرض می‌کنیم که عملیات ادامه پیدا می‌کرد. قرار بر این بود که این ۶ هلی کوپتر بلند شوند و در محلی از پیش تعیین شده در نزدیکی ورامین فرود بیایند که ۸۰ کیلومتری تهران بود. آن محلی که آنها انتخاب کرده بودند یک انبار مترو که‌ای بود که می‌توانستند آنجا پناه بگیرند و هلی کوپترها را جای دیگری ببرند. نفرانی که از قبل وارد ایران کردند و عوامل ایرانی مانند قربانی فر برای اینها ۴ کامیون مشابه رو به یک جیپ تهیه کردند که غروب جمعه پنجم اردیبهشت همه سوار آن شوند و به سمت تهران حرکت کنند و به سمت سفارت بروند.

چقدر فاصله داشتند؟ ۴۰ کیلومتر. قرار بود اینها به سمت سفارت بروند و وقتی کارهای خود را انجام دادند هلی کوپترها بلند شوند و در امجدیه بنشینند و اینها را سوار کنند و از آنجا با هم به قم بروند و بنشینند و آنجا دو هواپیمای آمریکایی دیگر به منظریه قم بروند و اینها را سوار کنند. هلی کوپترها را منفجر کنند و برگردند. کل عملیات این بود. چند سوال از شما می‌پرسم و شما روی این فکر کنید. این طرح و برنامه قرار است ۱۳۵۹ انجام شود. جاده تهران-ورامین در آن سال اتوبان نبوده است. یک جاده باریک دوطرفه بود. یکی می‌رفت و یکی می‌برگشت. جمعه عصر بود و تازه انقلاب شده بود و ماشین‌ها خیلی خراب داشتیم. هم‌سال اخلاقی در جامعه خود داشتیم و هم سال سیاسی. آیا امکان داشت جمعه عصر کمیته‌های ما اینست بازرسی نداشته باشند؟ از کدام جاده می‌خواستند بیایند؟ احتمالا جاده امام رحلی یعنی جاده‌ای که بیشترین تردد در آن داشت. خیلی از کسانی که به مشهد رفتند جمعه عصر برمی‌گشتند. در یک جاده شلوغ هشت کامیون آمریکایی و مسلح می‌خواهند طرف تهران بروند؛ یعنی چه؟ تازه بی‌سروصدا به سفارت برسند و عملیات انجام دهند؟

احتمالا به اینها گفر نکرده بودند؟

جالب است بدانید که این عملیات عملیات پنجه عقاب بود. یک اسم دیگر عملیات «نور شب» و دیگری هم عملیات «کلاه برنج» بود. «نور شب» به خاطر آن تعداد از نظامیانی که در ورارت امور خارجه نگهداری می‌شدند، نام گذاری شد. اینها موقع تسخیر سفارت در وزارت امور خارجه بودند و آنها را همانجا نگه داشتند و همانجا هم تا آخر ماندند.

اسم دیگر عملیات هم «کاسه برنج» بود. ما با آقای متانت درباره این اسم حقیقی بحث کردیم و بررسی کردیم که یک عملیات برای چه سه اسم دارد؟ پس باید این عملیات‌ها مختلف باشد. این عملیات‌ها چه معانی‌ای می‌توانست داشته باشد. روی هوا اسم نمی‌گذارند. صدام هم عملیات کرد و اسم آن را شمشیر قادسیه گذاشت. ما هم عملیات می‌کردیم اسم می‌گذاشتیم. یک معنی دارد. معانی این عملیات چه بود؟ چرا؟ اردیبهشت یا ۲۵ آوریل را برای این کار انتخاب کردند؟ این روز برابر با روزی است که آخرین فرمانده اسلامی در آندلس شکست خورد و برای همیشه طومار مسلمانان در اروپا برچیده شد؛ یعنی تاریخ را همین طور انتخاب نکردند. این تاریخ صبغه مذهبی داشت.

«کلاه برنج» به آیه‌ای از انجیل اشاره دارد و در آن آیه مطرح می‌شود که حواریون و مسیحی